

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۱/۸

مطبوعات رضاخانی

طرح اندیشه ایرانشهری و مشروعیت‌سازی برای حکومت پهلوی

نوشته

محمد مهدی انصاری*

چکیده

مطبوعات دوره پهلوی اول، به عنوان ابزار تبلیغاتی دستگاه حکومتی با هدف بازتولید مشروعیت و حقانیت برای سلسله پهلوی به طرح اندیشه ایرانشهری و ترویج گرایش‌های ناسیونالیستی و باستان‌گرایانه پرداختند. حال اینکه این مطبوعات و نشریات که توسط روشنفکران و نخبگان وابسته به دربار پهلوی اداره می‌شدند، چگونه در پی دست و پا کردن مبانی هویتی جدیدی برای جامعه سنتی و استبداد زده ایران بودند، در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد. البته در چنین فضای فکری و سیاسی قرار بود روشنفکران و روزنامه‌نگاران وابسته به دربار، هم دستاوردهای تمدنی غرب را وارد کنند و هم به تعمیق روحیات ناسیونالیستی و علائق باستانی و تاریخی ایرانیان بپردازند که این خود حاکی از یک اندیشه پاردوکسیکال بود یعنی ورود به دنیای مدرن با تأکید بر سنن و اسطوره‌های باستانی. البته به‌رغم فعالیت دستگاه تبلیغات رضاخانی به واسطه حاکمیت فضای بسته سیاسی، اندیشه ایرانشهری در نهایت نتوانست پایه‌های مشروعیت حکومت پهلوی را استوار سازد.

کلیدواژه: مطبوعات، اندیشه ایرانشهری، باستان‌گرایی، مشروعیت.

مقدمه

با ورود برخی از مظاهر مدرنیته به جامعه سنتی ایران، روشنفکران و طبقات تحصیل‌کرده بازگشته از فرنگ و نیز جمعی از نخبگان سیاسی برای مقابله با استبداد شاهان قاجار و تأسیس دولتی مدرن در ایران بر آن شدند تا ساز و کارهای تئوری "دولت مدرن" را طراحی کنند. یکی از ملزومات اساسی برای چنین مطلوبی، ایجاد سازه‌های مشروعیت (و حقانیت) دولت مدرن بود که البته از جنبه‌های گوناگونی به صورت‌بندی آن پرداخته شد. در این بین در اندیشه سیاسی برخی افراد که خواهان شکل‌بندی دولت مدرن در ایران بودند، گرایش به باستان‌گرایی

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی mm_ansari_54@yahoo.com

به مفهوم احیای اندیشه ایران‌شهری و رجعت به فرهنگ ایران باستان وجود داشت. در حقیقت برای نمایندگان فکری چنین نگرشی، مسئله اصلی عبارت از این بود که چگونه برای دولتی مدرن، از طریق مطبوعات و انتشار کتب و فعالیت‌های تبلیغاتی، بر اساس اندیشه شاهی ایرانی، مشروعیت و حقانیت دست و پا کنیم؟

از طرفی چون اندیشه ایران‌شهری با گرایش‌های باستان‌گرایانه پیوند می‌خورد، "باستان‌گرایی" را مورد توجه قرار خواهیم داد.

در یک مرور اجمالی در دوره معاصر می‌توان سه مقطع از ظهور و بروز اندیشه ایران‌شهری را از هم تفکیک کرد: دوره اول که می‌توان از آن تحت عنوان دوره یوتوپیک یاد کرد، به قبل از انقلاب مشروطیت بر می‌گردد که در آثار و نوشته‌های روشنفکران و نویسندگانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۹۵-۱۲۲۸ ه. ق)، جلال‌الدین میرزای قاجار (۱۲۸۹-۱۲۴۲ ه. ق) و میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۵-۱۲۳۲ ه. ش) وجود داشت. در این دوره به موازات آشنایی با تمدن غرب و توجه یافتن به عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی کشور، گرایش به تجلیل و احیای گذشته باستانی و تمدن پیش از اسلام ایران پدید آمد که از آن به عنوان باستان‌گرایی یاد می‌شود.

دوره دوم، دوره روی کار آمدن رضاخان و سال‌های اوج سلطنت او یعنی از ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷، سال‌های او در اوج قدرت وی است. از این دوره نیز می‌توان تحت‌عنوان دوره ایدئولوژیک اندیشه ایران‌شهری در دوران معاصر یاد کرد، در این دوره تمام دستگاه‌های تبلیغات رسمی حکومت و مطبوعات بسیج شدند تا برای رضاشاه وجهه کاریزمایی (ظل‌الله) خلق و مفهوم الوهی شده‌ای برای سلطنت پهلوی که ریشه در اندیشه ایران‌شهری داشت، ایجاد کنند.

دوره سوم نیز از اواخر دهه چهل که اوج ادبیات ایران‌شهری است شروع و به جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ختم می‌شود. در این دوره افرادی چون شجاع‌الدین شفا و نیز بنیاد محوی، بنیاد کیان و... اندیشه باستان‌گرایی و لزوم احیای عظمت ایران باستان را ترویج می‌کردند.

طرح مسئله

پس از سپری شدن دوره قاجاریه و بی‌پاسخ ماندن مطالبات انقلاب مشروطه، اندیشه وساطت الهی شاه نیز کم‌کم دچار زوال شد. اما دستگاه تبلیغات رضاخانی برای اینکه می‌خواست کشور را نه به شکل استبدادی که به نحوی شعاری و تبلیغاتی با خواست مردم و با طرح ایده جمهوری ایرانی اداره کند به دنبال مبانی هویتی جدیدی بود. بر این اساس ضمن تأکید بر حس ناسیونالیستی و علقه‌های ایرانی‌گری، شاه‌پرستی و پهلویسم به نحوی جدید و با مبادی الهیاتی تازه‌ای ترتیب داده می‌شد که در حقیقت می‌توان گفت از جنبه نظری و تجربی، شبیه همان اتفاقاتی است که در عرصه نظر و عمل در اروپای پس از قرون وسطی و رنسانس رخ داد؛ بدین معنا که دولت مدرن برای بازتولید مشروعیت خود، در پی سازه‌های الهیاتی مدرنی بود که البته اندیشمندان غربی هر کدام به طریقی این هدف را دنبال می‌کردند. به تعبیری

شبیه‌سازی این دوره تاریخی ایران با اروپا را شاید نتوان به آسانی پذیرفت اما به هر روی مسئله اصلی در هر دو مقطع تاریخی عبارت از این بود که دولت مدرنی می‌خواهد شکل بگیرد و باید برای آن از مجاری دینی و الهیاتی، مشروعیت و مقبولیت درست کرد.

در اروپا این تلاش‌ها توسط افراد مختلفی صورت گرفت. از جمله آن‌ها ژان بدن فیلسوف سیاسی و اجتماعی فرانسه بود که در پی بنیاد نهادن دولت مدرن بر پایه‌ای مستحکم بود و او فکر می‌کرد برای ساختن دولت جدید، بایستی "دین جدید" ساخت و از دین طبیعی که به واسطه عقل کشف شده سخن می‌گفت (باربیه، ۱۳۸۹: ۶۲).

در الهیات ایران‌شهری، شاه از نژادی برتر و جدا از همگان برخوردار است و منشأ این شکوه و برتری در آسمان و جهان مینوی است. مطابق این سازمان الهیاتی، "فره"، عنایت خدا به افراد خاص است که حتی باعث تقدس و الوهیت این افراد هم می‌شود. پس اساساً شهریار نماینده عالم مینوی بر روی زمین است و عامل برقراری سامان هستی (اشه) و نبرد با برهم زندگان این سامان کیهان‌شناختی است. شاه نماینده جهان مینوی در عالم گیتوی است و وظیفه او، به حالت مینوی در آوردن جهان گیتوی است و برای این امر، نماینده تام و تمام خداوند است. او نماد سرشت قدسی و نماد پیکارگری با شر و بدی در زمین است و وظیفه همگان حمایت و تبعیت از این فرمانروایان الهی و قدسی سرشت است (غلامرضا کاشی، ۱۳۷۹: ۵۱).

در راستای مشروعیت‌سازی برای حکومت پهلوی اول، روزنامه‌نگاران، نویسندگان، روشنفکران و کارگزاران طرفدار حکومت رضاخان با بهره‌گیری از فرهنگ سیاسی ایران، "الگوی پادشاهی آرمانی" را که از روایت‌های سامان‌بخش عرصه آشکار سیاسی در ایران بوده احیا کردند و از ذهنیت اجتماعی ایرانیان که به این الگو باور و اعتقاد دارد، برای روایت‌پردازی در صحنه سیاسی استفاده کردند. در الگوی پادشاهی آرمانی، امر سیاسی نوعی مشارکت‌جویی عملی در تکمیل خلقت عالم و در نتیجه مشارکت در ستیزه است که در بنیاد هستی‌شناختی عالم وجود دارد. اهورامزدا در مقابله با پلیدی و نیستی که زاده خود اوست دست به آفرینش جهان می‌زند. ابتدا جهان مینوی خلق می‌شود و آن‌گاه شروع به خلقت جهان خاکی یا گیتوی می‌کند. همچنان که گفته شد مقرر است که جهان گیتوی با الگوی جهان مینوی ساخته و پرداخته شود. انسان، مددکار اهورامزدا است. بنابراین با مشارکت در صحنه منازعات سیاسی در تکمیل خلقت جهان مشارکت می‌کند. اما نباید فراموش کرد که انگیزه اهورامزدا در خلقت عالم، ستیز با پلیدی است که زاده خود اوست (همان: ۵۱-۲).

گذشته از "الگوی پادشاهی آرمانی"، با ورود ایران به عصر جدید و ورود امواج فکری متأثر از تحولات سیاسی اجتماعی و تکنولوژیک غرب، انبار تازه‌ای از معانی و باورهای اسطوره‌ای به ذخایر معنایی ایران اضافه شد که یکی از آن‌ها "الگوی آرمانی ترقی" بود. الگوی مشروعیت‌ساز ایران در دوره پهلوی با آمیزه‌ای از این دو الگو، یعنی الگوی پادشاهی آرمانی و الگوی آرمانی ترقی ساخته و پرداخته شد (غلامرضا کاشی، ۱۳۷۹: ۷۰).

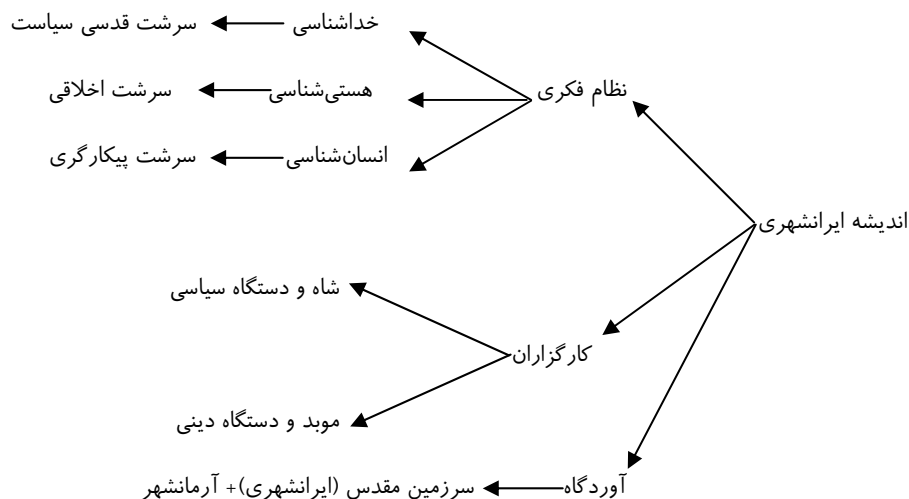
مروری بر چارچوب اندیشه ایرانی شهری و تطور آن

فرهنگ و تمدن ایرانی از پیشینه درازی در امر کشورداری و تأسیس نظام سیاسی برخوردار است، به گونه‌ای که ایرانیان توانستند در دوره باستان الگویی خاص از نظام سیاسی را بنیان‌گذاری کنند که به نام «شاهنشاهی ایرانی» در آن عصر شناخته شد. نظام سیاسی ایرانی، بخش جدایی‌ناپذیر از اندیشه ایرانی و محصول نگرش‌ها، باورها و احساسات و آرزوهای جمعی ایرانیان در طول تاریخ باستان بود و پس از ورود اسلام به ایران «اندیشه ایرانی شهری» استمرار یافت. در این مقاله، که معطوف به «اندیشه سیاسی ایرانی شهری» است باید توجه داشت که اندیشه سیاسی ایرانی شهری شاخه‌ای از مجموعه بزرگ‌تر و جامع‌تر «اندیشه ایرانی شهری» است (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۶-۸۲).

زمانی که از اندیشه ایرانی شهری سخن می‌گوییم، نظام فکری‌ای را مد نظر داریم که در خصوص اصلی‌ترین مسائل هستی و حیات انسانی، دیدگاه‌ها و اصولی را پیش می‌نهد اما آن‌گاه که به سراغ اندیشه سیاسی ایرانی شهری می‌رویم، آشکارا خود را در حیطه سیاست و مقوله فرمانروایی و کشورداری محدود نگه می‌داریم (رستم‌وندی، ۱۳۸۸: ۱۲).

واژه ایرانی شهر که در زبان پهلوی، «رانستر» خوانده می‌شود در عصر ساسانیان به کشور ایران اطلاق می‌شد و نام رسمی محدوده جغرافیایی و قلمرو حکومت ایران بود که در مقایسه با سایر واژه‌ها و اصطلاحات کاربرد بیشتری یافته بود و حتی پس از ورود اسلام به ایران، تداول خود را از دست نداد و در اشاره به مفهوم یاد شده به کار گرفته شد. افزودن «ی» نسبت به واژه ایرانی شهر و ساخت ترکیب اندیشه ایرانی شهری یا اندیشه سیاسی ایرانی شهری، اصطلاح جدیدی است که امروزه برای اشاره به مجموعه تفکرات ایرانیان شامل آرا و عقاید اسطوره‌ای، دینی و ملی در عرصه‌های هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی و... اطلاق می‌شود (همان: ۲۴).

اندیشه سیاسی ایرانی شهری همانند اندیشه سیاسی هر ملت دیگری در نقطه‌ای مشخص از تاریخ گذشته پیدا و تکمیل نشده بلکه در طول هزاره‌ها و گذر از مراحل تاریخی متفاوت، تغییرات گوناگونی پذیرفته تا این‌که امروز به شکل کنونی در برابر نگاه ما جلوه‌گر شده است. بنابراین توجه به تطورات فکری و تاریخ اندیشه سیاسی ایرانی شهری و اجزای آن ضرورت دارد. در چارچوب اندیشه ایرانی شهری به سه بخش اساسی توجه می‌شود: نخست مجموعه مفاهیم و اصول نظری در حیطه خداشناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی ایرانی است. این دستگاه نظری در بردارنده ارکان فکری و نگره‌های پشتیبانی‌کننده است. در بخش دوم کارگزاران یا حاملان اصلی اندیشه ایرانی شهری که شاه و موبد و دستگاه سیاسی و دینی و وابسته به آن‌هاست مورد بررسی قرار می‌گیرد و در بخش سوم نیز آوردگاه اندیشه ایرانی شهری یا عرصه‌ای که این اندیشه در آن تحقق یافته مورد توجه است. در این بخش سرزمین مقدس به مثابه آوردگاه اندیشه ایرانی شهری در نظر گرفته شده است (رستم‌وندی، ۱۳۸۸: ۲۵).



در این دستگاه سه قسمتی یعنی ارکان و مبانی نظری، برساننده اصول مهمی است که اثری مستمر و تاریخی در اندیشه، احساس و کنش ایرانیان داشته است (همان: ۲۶).

در ادامه اندیشه سیاسی ایران‌شهری^۱، از اواخر دوران قاجار پدیده‌ای جدید در عرصه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایرانی پدیدار شد که به نحوی برآمده از اوضاع استبدادی جامعه و شرایط ناشی از عقب ماندگی کشور بود و از آن به «باستان‌گرایی» یاد می‌کنند. باستان‌گرایی (Archaeism) پیوستگی و ارتباط نزدیکی با آشنایی ایرانیان با تمدن جدید غرب دارد و به عبارت بهتر می‌توان آن را یکی از نتایج برخورد ایران با تمدن جدید غرب برشمرد که به دنبال رویکرد روشنفکران ایرانی به تمدن غربی و جست‌وجوی آنان برای درک علت عقب ماندگی جامعه خویش پدید آمد. نقطه شروع و آغازین باستان‌گرایی را باید در نخستین برخوردهای جامعه سنتی ایران با تمدن صاحب تکنولوژی و توسعه طلب غربی دانست. نخستین برخورد جدی، جنگ‌های ایران و روسیه بود (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۳۲).

برخی باستان‌گرایی را «از مؤلفه‌های جدید برای نوسازی ایران» به حساب می‌آورند که «در پی آن است تا با احیاء و تجدید حیات سنت‌ها و عقاید کهن و باستانی، نظم جدیدی را در تفکر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بازتولید نماید و زیر ساخت‌های فرهنگی و اجتماعی نوین را بر پایه سنت‌های کهن بنا نهد» (اکبری، ۱۳۷۵: ۱۸۸).

با افزایش تعداد دانشجویان اروپا رفته و فرنگ دیده و در پی افزایش تماس ایرانیان با جامعه اروپایی و آشنایی با نهادها و سازمان‌های سیاسی و اجتماعی و ملاحظه پیشرفت صنعتی و علمی آن دیار به تدریج جریانات روشنفکری پا به عرصه حیات می‌نهد و کم‌کم در جامعه ایرانی، روشنفکران به عنوان یک قشر جدید مطرح شدند و جایگاه خاص خود را پیدا کردند.

این روشنفکران در مقایسه فرنگ با جامعه عقب‌مانده خود، در پی پاسخ به این سؤال اساسی بر می‌آمدند که علت عقب‌ماندگی جامعه‌شان از قافله علم و تمدن چیست؟ و چه عامل یا عواملی آن را سبب شده است؟ چگونگی پاسخگویی روشنفکران ایرانی به مسئله ریشه و علل عقب‌ماندگی کشور خویش بسیار قابل تأمل است (همان: ۳۶-۷). میرزا ابوالحسن خان ایلچی، عسکرخان افشار ارومی، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله، شیخ محسن‌خان معین‌الممالک، میرزا ملک‌خان، میرزا آقاخان کرمانی، جلال‌الدین میرزای قاجار و... کسانی بودند که افسرده از گذشته خود، شروع به بازنگریستن و تفسیر مجدد تاریخ گذشته خویش به منظور یافتن ریشه‌های انحطاط و فلاکت خود کردند و به سراغ دوره‌ای از تاریخ کشور خود رفتند که به صورت "یک دوره طلایی" بر ایشان جلوه‌گر می‌شد. آنان برای عظمت از دست‌رفته ایران باستان مویه کرده و دوران امپراتوری هخامنشی و ساسانی را اوج فرهنگ و تمدن ایرانی دانستند (همان: ۹-۳۸). همچنین علت افول تمدن ایرانی و عقب‌ماندگی آن را حمله اعراب مسلمان و سقوط سلسله ساسانی دانسته و تمام خشم و عقده و پرخاشگری خود را متوجه اعراب ساختند، و خواستار احیا و بازگشت به این دوران با شکوه شدند (همان: ۳۹). در میان این روشنفکران، اندیشه‌ها و آرای میرزا فتحعلی آخوندزاده در کتاب مکتوبات که صراحتاً دین و اعتقادات مذهبی را مهم‌ترین عامل عقب‌ماندگی مردم ایران تلقی می‌کرد (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۲۳۹). وی معتقد بود تخم ملت دوستی و وطن‌پرستی را باید در دل ایرانیان کاشت، (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۱۵). بسیار حایز اهمیت است. اندیشه‌ها و تفکرات باستان‌گرایانه او که به تقلید از اروپاییان می‌کوشید تا ملی‌گرایی را جانشین دین کند (همان: ۲۲۳)، خاستگاه تعیین‌کننده‌ای برای دنبال شدن اندیشه ایران‌شهری در دوره پهلوی اول و دوم شد.

هویت‌سازی ملی در دوره پهلوی اول

چنانچه پیشتر گفته شد بر پا کردن جامعه‌ای شبه جوامع غربی روح حاکم بر تجدد عصر رضاشاه است. حکومت برای دستیابی به این هدف، دو ابزار را به کار گرفت، نخست کوشش برای وارد ساختن بخش‌هایی از دانش غربی خصوصاً دانش فنی، دموکراسی، اصول اقتصاد و نظام حقوقی جدید و دیگر تلاش برای فراگیری الگوهای زندگی سبک اروپایی و تغییر صورت زندگی در ایران. وارد کردن دانش غربی از دو طریق صورت پذیرفت: استخدام مستشار و دیگر، اعزام دانشجو به خارج.

هدف اصلی حکومت گسترش طرز تفکر و نحوه سلوک غربی و ایجاد رفتاری شبه غربی در سطح همه طبقات و گروه‌های اجتماعی بود. مروری بر سخنرانی‌ها و تبلیغات رسمی و نهادی نشان می‌دهد که سخنرانان و موضوع سخنرانی‌ها تماماً در جهت گسترش سبک زندگی غربی به عنوان تنها سبک زندگی مطلوب بود. بین سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ ساختار اجتماعی ایران بسیار تغییر کرد، الگوهای دیرپای زندگی از هم گسست و تمایلات اجتماعی دیگری که عموماً دربار و تحصیل‌کردگان غربی القا می‌کردند جانشین آن می‌شد. رواج شهرنشینی و

مهاجرت یک‌سویه از روستا به شهر، در تغییر این بنیادها تأثیر اساسی داشت. مهاجران بریده از وطن به راحتی توانستند جذب فرهنگ جدید شهری شده و پس از مدتی حاشیه‌نشینی به مرکز نهادهای فرهنگی - اجتماعی تبدیل شوند (بشیریه، ۱۳۸۷: ۱۴-۱۰).

خوار شمردن میراث مذهبی، بازگشت به ایران قبل از اسلام، در عین حال شیفتگی به ظواهر تمدن غربی، حیات "ایران نو" تحت لوای استبداد پهلوی را به صورت کاریکاتوری تناقض‌آمیز در آورده بود. می‌توان در بررسی بیشتر گفت احساس حقارت نسبت به پیشرفت‌های تمدن غربی و دغدغه رفع عقب ماندگی ایران، از جمله مباحث مهمی بود که به دنبال تأثیر امواج مدرنیته بر ایران از دوره قاجار شروع شده بود.

بر این اساس آموزش و پرورش، تأسیس دانشگاه، فرهنگ، صنعت و ارتباطات، ارتش و ساختار حقوقی کشور به‌طور فزاینده‌ای گرایش به غربی شدن پیدا می‌کرد. شهرها به سبک غرب درآمده و اصلاحات غیرمذهبی با شدت و حدت انجام شد. تقلید و اقتباس از پوسته بیرونی و ظاهری تمدن غرب، بدون توجه به تحولات تاریخی و زیرساخت‌های جامعه غربی، ویژگی مهم این دوره است. رضاشاه و بسیاری از روشنفکرانی که در پشت صحنه، کارگردانی را بر عهده داشتند با برداشتی سطحی از مدرنیسم و سعی در اجرای آن در ایران، فکر می‌کردند بر معضل بزرگ عقب‌ماندگی کشور غلبه خواهند کرد. لذا مسائلی چون تغییر نوع پوشاک مردان و زنان، رواج مدهای غربی و وسایل زندگی نو، ایجاد کلپ‌ها و باشگاه‌ها و بسیاری از چیزهای دیگر تقلید شد.

برخی از این اتفاقات و اقدامات همچون تأسیس دانشگاه تهران و گسترش نظام آموزشی به این نتیجه انجامید که روشنفکران و جامعه ایرانی با پروژه مدرنیته ارتباط برقرار کردند (جهانگل، ۱۳۸۸: ۱۴۸).

به تعبیر کاتوزیان، فهم نادرست ماهیت و علل و عوامل مدرنیسم اروپایی تا بدان‌جا تنزل کرده بود که معیار پیشرفت را به کلاه لگنی (شاپو)، کشف حجاب و حتی توالف فرنگی و وان حمام می‌دیدند. بنابراین مدرنیسم و تجددگرایی و غرب‌گرایی یک حالت ظاهری داشت نه ریشه‌ای (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۶-۲۳۵).

در دوره رضاخان، تجدد تقلیدی و مدرنیزاسیون استعماری و اجباری غلبه می‌کند و هم زمان تعدیل و تغییر در نهادهای ملی و بومی آغاز شده نهادهای جدیدی جایگزین آن‌ها می‌شود. در این دوره، دین اسلام و مذهب تشیع نقش خود را به عنوان وسیله‌ای برای انسجام ملی از دست می‌دهد و به جای آن از آداب و رسوم دیگری برای همسو کردن مردم به عنوان یک ایرانی استفاده می‌شود. مهم‌ترین مسئله برای کارگزاران نظام رضاخانی، ایجاد مبانی جدیدی برای هویتی جدید است (بشیریه، ۱۳۸۷: ۱۵).

پهلویسم (ایران گرایی و شاه پرستی)

یکی از مهم ترین اصول حاکم بر تجدد، ساختن ایرانی به طرز پهلویسم بود. این اصول از دو رکن ایران گرایی و شاه پرستی برخوردار بود. رجوع به قوانین، مقررات و برنامه های این دوران به روشنی گواهی می دهد که اصول یاد شده در بسیاری از برنامه های این دوران مد نظر بوده است. شاه دوستی و شاه محوری و تلاش برای خلق وجهه کاریزمایی برای پادشاه و پیوند سلطنت با موجودیت ایران و ایران گرایی با تأکید بر لزوم تجدید عظمت ایران باستان تجدد عظمت ایران پس از انقلاب مشروطه به صورت یک آرمان متجلی شد و ناسیونالیسم در دوران رضاشاه یکی از زیرساخت های اساسی حکومت بود. در نتیجه می توان گفت که برای با هم بودن ایران دوستی و شاه پرستی تلاش زیادی می شد.

شاه محوری و تلاش برای تحقق وجهه کاریزمایی رضاشاه یکی دیگر از محورهای اساسی فرهنگ سیاسی دوران رضا شاه بود. توجه به شاه به عنوان یک "موجود آسمانی" و الوهی از دیرباز در میان ایرانیان رواج داشت. مشروطه شاه را از یک موجود مقتدر و غیر قابل انتقاد به یک مقام تشریفاتی و گاه زائد و مزاحم تبدیل کرد. لذا رضاخان نیز در ابتدای حکومت خود با مشکلی به نام "مشروعیت" مواجه شد. وی با اقدامات سریع نظامی و تبلیغاتی توانست در آستانه سلطنت، دیدگاه مثبتی را در میان توده مردم نسبت به خود ایجاد کند. مراسم آغاز سلطنت نیز با هدف بزرگداشت شاه انجام شد. از سال ۱۳۱۴ به تدریج شاه دوستی جنبه افراطی به خود گرفت و ساخت و نصب مجسمه شاه به یکی از اشتغالات شهرداری ها تبدیل شد. کارگزاران وابسته و درباریان در سال های آخر سلطنت رضاشاه به طور جدی و در جهت القای مفهوم شاه پرستی تلاش می کردند و به اشکال مختلف در صدد تخفیف فرهنگ اسلامی بر می آمدند. رضاشاه سعی داشت مشروعیت خود را با حذف فرهنگ اسلامی یا تحریف آن تحقق بخشد (سریع القلم، ۱۳۸۹: ۱۱۰).

ترویج اندیشه ایرانی شهری در کتب، مطبوعات و تبلیغات رسمی دوره پهلوی اول

اکثر تجددطلبان و روشنفکران قرن ۱۹ م/ ۱۳ ه ایران، فلاکت و عقب ماندگی جامعه ایرانی را عمدتاً ناشی از استبداد و فقدان قانون می دانستند و همگی بر فقدان قانون و دفع استبداد و بالا بردن سطح آگاهی مردم تأکید می ورزیدند. اگرچه ناسیونالیسم در لایه های اجتماعی نهضت مشروطیت احساس می شد اما به هیچ وجه ایدئولوژی مسلط و غالب آن محسوب نمی شد. همچنان که به تعبیر فریدون آدمیت، در حرکت مشروطه خواهی دموکراسی سیاسی بسیار مهم بود که بر تمام عقاید و آرای سیاسی نهضت حاکمیت داشت (آدمیت، ۱۳۵۵: ۲۴۴). اما باز هم بایستی در کنار اندیشه اسلامی آن ها را مورد تحلیل قرار داد.

اما تجددطلبی آزادی خواهانه متکی بر قانون و نظام پارلمانی، به تدریج جای خود را به تجددطلبی اقتدارگرایانه با پشتوانه ناسیونالیسم و باستان گرایی و تمرکز شدید داد (بیگدلو،

۱۳۸۰: ۲۳۹). علت این امر را باید در روند مشروطیتی که منحرف شد و مطالبات و انتظاراتی که برآورده نشد (هم در سطح نخبگان و هم در سطح اجتماع) جست‌وجو کرد. دولت‌هایی که بعد از مشروطه روی کارآمدند، نه تنها دیو استبداد را کنترل نکردند که اشکال جدیدی از آن را به مردم و نخبگان عرضه کردند و علاوه بر آن تضعیف دولت مرکزی و سوق دادن کشور به وضعیت تجزیه (تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس) و فروپاشی کامل، ارمغان تلخ شکست نهضت بودند. در این شرایط بسیاری از روشنفکران و ایرانیان اندیشمند، درباره علت این اوضاع به تفکر پرداخته و راه نجات آن را در یک حکومت قومی و متمرکز دیدند که به این آشوب و هرج‌ومرج پایان داده و بتواند در مقابل تجاوزات بیگانگان مقاومت کند. در حقیقت افکاری که در اندیشه این اندیشمندان ساخته و پرداخته می‌شد، خود بازتابی از وضعیت عمومی کشور بود (همان: ۲۴۰).

در چنین شرایطی بود که اندیشه‌های روشنفکران و ترقی‌خواهان ایرانی برای چاره وضع فلاکت‌بار ایران بر ضرورت تشکیل حکومت متمرکز و مقتدر مرکزی استوار شد. چیزی که پشتوانه این امر بود ایدئولوژی ناسیونالیسم و رجوع به فرهنگ و اندیشه ایرانی شهری بود. فکر ایجاد دولت مقتدر مرکزی با تکیه بر هویت ملی و ناسیونالیسم ایرانی در اندیشه و آثار اکثریت متفکران و روشنفکران ایرانی و در منابع و آثار مکتوب این زمان به وضوح دیده می‌شود. بسیاری از ناسیونالیست‌ها، رضاخان را همان کسی می‌دیدند که به آرمان‌های ناسیونالیستی آن‌ها جامه عمل می‌پوشاند و با حکومت متمرکز و اقتدارگرایانه خود، به خواست دیرینه ایرانیان در جهت رسیدن به پیشرفت‌های صنعتی و فرهنگی پاسخ مثبت می‌دهد. تمام گروه‌ها و انجمن‌های روشنفکری به واسطه شرایط حاکم بر کشور به این باور رسیده بودند که تنها یک رهبر نظامی قدرتمند آن وحدت، قدرت و تجدیدی را به ایران می‌بخشد که مشروطه خواهان در جست‌وجوی آن بودند و رضاخان در زمان تاجگذاری‌اش تجلی بخش این امیدها بود (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۲۳۸-۴۵).

کتاب‌هایی چون *ایران قدیم، ایران باستان، شاهنشاهی پهلوی، تاریخ شهریاری شاهنشاه رضاشاه پهلوی، همبستگی و یگانگی ملی ایرانیان* و... با هدف تاریخ‌نگاری و معرفی رضاشاه به عنوان ادامه دهنده مجدد عظمت باستان، منتشر شدند. در این آثار، رضاشاه به عنوان کسی که از جانب نیرویی غیبی و به مثابه پیشوایان و نوابغ به قصد تجدید عظمت کشور برخاسته معرفی و با به حاشیه راندن بُعد دیانت جامعه، بر ملیت تأکید شد. در یکی از این کتاب‌ها آمده است: «شاه مدار زندگی مادی و معنوی ایرانیان است... و ملت ایران در تاریخ کهنسال ایران در مقام فرماندهی و رهبر ملت، ناجی مردم رسالت باستانی و ملی خود را به نحو احسن ایفا کرده‌اند» (همان: ۹ - ۲۷۸). و نیز نوشته شده است که: «... و حکم شاه و شاهنشاه برای قوم ایران حکم مقدس و سحرآمیزی است که مفهوم ملت در وجود شاهنشاه خلاصه می‌گردد» (همان: ۲۸۰).

در نهایت اینکه تبلیغات رسمی و ایدئولوژیک دولت متوجه این مسئله بود که برای شاه جنبه‌ای آسمانی و ماورایی باز تعریف و او را دارای رسالتی الهی معرفی کند که باید ملت ایران را به نجات و سعادت رهنمون سازد. احیای باستان‌گرایی، پیوستگی و ارتباط نزدیکی با آشنایی ایرانیان با تمدن جدید غرب دارد که به دنبال رویکرد روشنفکران ایرانی به تمدن غربی و جست‌وجوی آنان برای درک علت عقب ماندگی جامعه خویش و بعد از انقلاب مشروطه پدید آمد (همان: ۳۲). سرهنویتی و وفاداری به زبان پارسی و گرایش به انجام تحقیقات گسترده در خصوص قومیت ایران و آریایی از سوی کسانی دنبال می‌شد که به دشمنی با اعراب بر می‌خاستند و افکار و اندیشه‌های غربی بیشتر در جامعه ایرانی مورد توجه قرار می‌گرفت (همان: ۱۵۳).

با انتشار روزنامه‌ها و مجلاتی چون *ایران نو*، *شرق*، *کاوه* و ... پس از فتح تهران و پایان استبداد صغیر، "انفکاک دین از سیاست" و جایگزینی "ملت" به جای "دین و مذهب" دنبال می‌شد. یکی از مواضع روزنامه *ایران نو*، باستان‌گرایی آن بود. مجله *کاوه* که به مدیریت سید حسن تقی‌زاده در برلین منتشر می‌شد بر پذیرش و ترویج بلاقید و شرط تمدن اروپایی و ترویج باستان‌گرایی تأکید داشت (همان: ۱۶۱).

رویکرد باستان‌گرایانه مجله *کاوه* از اسمی که برای آن انتخاب شده به خوبی هویدا است. مجله *کاوه* جزء آن کانون‌های روشنفکری محسوب می‌شد که زمینه را برای ظهور و اقدامات و اصلاحات رضاخان در زمینه‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی مهیا ساختند (معتضد، ۱۳۹۰: ۷۷). در لابه‌لای مطالب و سرمقاله‌های *کاوه* می‌توان توصیه‌های دست‌اندرکاران آن را برای آینده ایران ملاحظه کرد که بر احیای آداب و رسوم و فرهنگ ایران‌شهری تأکید می‌کند و آن را راه نیرومند ساختن ملت و تقویت ایرانیت می‌دانند (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۱۶۴).

گذشته از تقی‌زاده و مجله *کاوه*، *ملک‌الشعرا* بهار را هم می‌توان یکی از خط‌دهندگان اندیشه ایران‌شهری دوران رضاشاه و اقدامات وی در این راستا دانست. او در قصیده‌ای بلند که روحیه ضد عربی‌اش را آشکار می‌سازد بعد از بیان سیر تاریخی افتادن ایران به دست عرب و ترک، رضاشاه را وارث تاج و تخت کیانی و احیا کننده عظمت و شکوه از دست رفته آن معرفی می‌کند.

عارف قزوینی نیز به عنوان فردی که سابقه مشروطه‌خواهی و آزادی‌خواهی داشت و با سرخوردگی از اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه خویش پس از مشروطه به یاد احیای دوره کیانی افتاد و در شعرها و ترانه‌هایش این اندیشه را بیان داشت. این اندیشه‌های عارف و دیگر نویسندگان این دوره مقدمه‌ای بود برای اندیشه‌های شوونیستی دوره رضاشاه و اقداماتی که در جهت یکسان سازی زبانی و نژادی قومیت‌ها در ایران صورت گرفت (همان: ۱۷۵).

مجله *ایران‌شهر* یکی از مهم‌ترین کانون‌هایی بود که اندیشه ایران‌شهری را در سطح وسیع و به‌طور عامه‌پسند و فراگیر تبلیغ می‌کرد. این مجله در فاصله سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ ه. ش.

توسط حسین کاظم‌زاده در برلین منتشر می‌شد و در چهل شهر ایران توزیع می‌شد. افرادی چون محمد قزوینی، رضازاده شفق، رشید یاسمی، اقبال آشتیانی، مشفق کاظمی، پور داود و دیگران که جزیی از جامعه روشنفکران ایران در دوره رضاشاه را تشکیل می‌دادند جزء یاران مجله بودند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۱۱). *ایران‌شهر* یکی از مهم‌ترین مجلاتی است که با تکیه زیاد بر ناسیونالیسم افراطی، تمرکز قدرت و وحدت ملی راه را برای دیکتاتوری رضاخان هموار کرد و زمینه را برای مشروعیت این حکومت فراهم ساخت. با توجه به نفوذی که در داخل ایران داشت نوعی ارزیابی رمانتیک از تاریخ ایران پیش از اسلام که توأم با آرمانی کردن این دوره بود و نخستین بار در نوشته‌های پیروان ناسیونالیسم ایران سده نوزدهم (جلال‌الدین میرزا، میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان) مطرح شده و در دهه ۱۹۲۰ محدود به محافل روشنفکری شده بود از طریق نوشته‌های عامه پسند، جنجالی و اشعار هجوآمیز در میان باسوادان شهری رواج داد (انتخابی: ۱۷).

تمجید از نژاد ایرانی، بر شمردن خصایل ایرانی همچون شاه پرستی و شجاعت و...، اظهار علاقه به ملیت ایرانی باستانی، ستایش از زرتشت و تعالیم او و مواردی از این قبیل محورهای هستند که در *مجله ایران‌شهر* دنبال شده و تأکید می‌شود که ایرانی‌ها از روی جبر و از ترس شمشیر عرب، اسلام را پذیرفتند و تعالیم اسلام بود که باعث از دست رفتن آزادی مردم و اسیری آن‌ها در زندان شده است (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۱۹۳).

یکی دیگر از افرادی که در این خصوص مورد توجه بوده ابراهیم پورداود است که روزنامه *رستاخیز* را در بغداد و سپس کرمانشاه منتشر ساخت. به گفته علی‌اصغر مصطفوی در کتاب *زمان و زندگی استاد پورداود* به جرئت می‌توان پورداود را بزرگ‌ترین پژوهشگر و محقق ایرانی در مورد فرهنگ و تمدن ایران باستان دانست. او نقش بسیار مؤثری در نمایاندن ایران قبل از اسلام با نگرش مخصوص خود به جامعه ایرانی دوره پهلوی داشته است و آرزومند بود روزی ایران فرهنگ و تمدن باشکوه باستان خود را بازیابد (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۸-۱۹۷).

صادق هدایت، نویسنده بزرگ معاصر ایرانی نیز گرایش‌های ناسیونالیستی داشت که پس از بازگشت از اروپا بر باستان‌گرایی تأکید می‌کند و به ستایش ایران باستان می‌پردازد و آرزوی خود مبنی بر بازگشت به دوران پرشکوه باستان را بیان می‌دارد. البته هدایت به مخالفت با ناسیونالیسم دولتی که مخالف آزادی‌های مدنی و پشوانه‌ای برای دیکتاتوری رضاشاهی شده بود نیز می‌پرداخت (همان: ۲۰۳).

در دیدگاه افراد بسیار دیگری نیز همچون ذبیح بهروز، بزرگ علوی، فرخی یزدی و... و نیز در لابه‌لای رمان‌ها و آثار ادبی آن زمان، جریان ایران‌شهری‌گرایی با قدرت و شدت دنبال می‌شد که می‌توان همه آن‌ها را عواملی برای تسهیل روی کارآمدن پهلوی اول دانست. در یک ارزیابی کلی، می‌توان گفت تأثیر آرا و اندیشه‌های نسل دوم روشنفکرانی که به ترویج افکار مؤید فره‌شاهی باستانی و الوهی بودن منبع قدرت شاه پرداختند به مراتب بیشتر از نسل اول

(آخوندزاده، میرزا آقاخان و...) بود. در دوره پهلوی اول، علاوه بر تبلیغات رسمی حکومت و وجود احزاب و مطبوعات طرفدار رضاخان، با توجه به زمینه مناسب و پشتیبانی دولت، نویسندگان و روزنامه‌نگاران و دانشمندان به فعالیت و تحقیق در این زمینه پرداختند و کم‌کم طرفدار شاهنشاهی و سلطنت رضاشاه شدند و او را ادامه دهنده عظمت شاهان باستانی ایران معرفی و عده‌ای دیگر برایش چهره قدسی و الوهی دست و پا کردند (همان: ۲۱۶).

در ادامه محتوای برخی نشریات و روزنامه‌های آن دوره را که به تبلیغات گسترده برای مشروعیت بخشی به حکومت رضاخان پرداخته‌اند، مرور خواهیم کرد.

۱. روزنامه نامه ایران/باستان، به مدیریت سیف آزاد که گرایش شدید باستان‌گرایی دارد، مرام روزنامه را این گونه معرفی می‌کند: «ترقی و عظمت ایران و ایرانیان، ایجاد و تقویت حس وطن‌پرستی و ملت‌خواهی و متوجه ساختن ایرانیان به اوضاع و گزارش دنیای امروز...» (همان: ۲۱۹).

این روزنامه با گرایش شدید به ایران باستان سعی در پیوند زدن رضاشاه به داریوش دارد. بیشتر مطالب این روزنامه در توجیه ایدئولوژیکی حکومت رضاشاه و ساختن پشتوانه مردمی و فرهنگی برای او و مطرح کردن او به عنوان جانشین تاج و تخت کیان است.

۲. روزنامه میهن به مدیریت شیروانی که رویکرد باستان‌گراییانه واضحی دارد و برای شاه پهلوی، فره ایزدی و آسمانی قائل بود و اهورا مزدا را پشت و پناه او معرفی می‌کرد (روزنامه میهن، ۱۳۴۰ ق: نمره ۲).

۳. مجله خگر به مدیریت سیف پورفاطمی در اصفهان چاپ می‌شد که روی جلد آن سه کلمه "خدا - شاه - میهن" درج شده بود که مهم‌ترین شعار ناسیونالیسم افراطی دوره رضاشاه بود.

۴. مجله آرمان که محتوای آن ادبی و اجتماعی و تاریخی معرفی شده و دبیر آن ش. پرتو است، مهم‌ترین عامل ترقی سعادت یک قوم را تربیت ملی می‌داند و اضافه می‌کند که در ایران باستان، تربیت ملی پایه محکم و متینی داشته است...

۵. مجله ایران/امروز که در اواخر دوره پهلوی اول با مدیریت محمد حجازی انتشار می‌یافت و وابسته به سازمان پرورش افکار بود و به صورت بسیار اصولی و بنیادی در پی تبلیغ و ترویج سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی حکومت رضاشاه در بین اقشار مختلف جامعه بود (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۲۲۵).

۶. نشریه سودمند که از سال ۱۳۰۵ به بعد منتشر می‌شد، به حدی در دفاع از رضاخان و تفکر وی پیشتاز بود که نام مجله خود را مدتی پس از انتشار به عصر پهلوی تغییر داد و همچون روایت تقی‌زاده، معتقد بود ایرانیان باید از ناخن پا تا فرق سر فرنگی شوند (عباس‌زادگان، ۱۳۷۹: ۴۲).

نتیجه گیری

۱۵ سال شاهنشاهی رضاشاه همراه با پنج سال نخست فعالیت وی در صحنه سیاسی ایران را می‌توان "عصر رضاشاه" نامید. در این میان، دولت‌سازی شاخص اساسی این عصر بود. رضاشاه در کشوری به قدرت رسید که دولت آن در مناطق خارج از پایتخت، حضور بسیار ضعیفی داشت (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۲۷).

به تعبیر آبراهامیان، رضاشاه را باید با پادشاهانی همانند تئودورها، بوربون‌های اولیه یا پادشاهان سده شانزدهم و خاندان هابسبورگ مقایسه کنیم که هدفشان در واقع ایجاد دولت‌هایی متمرکز بوده است (همان: ۱۲۸). از طرفی همانگونه که دولت‌های مطلقه اروپایی، پیش درآمد دولت - ملت‌های مدرن محسوب می‌شدند، رضاشاه شخصیت خود را با پادشاهی، پادشاهی را با دولت و دولت را با ملت تلفیق کرد. او که بی‌میل نبود مذهب را هم به نوعی به اختیار خود در آورد، شعاری را برای دولت در نظر گرفت که در بردارنده سه عنصر خدا، شاه و میهن بود (همان: ۱۲۹).

این ایدئولوژی، بیش از همه از سوی مطبوعات دوره پهلوی اول اشاعه و ترویج شد. حتی می‌توان گفت در این دوره از عمر مطبوعات در ایران، مطبوعات و روزنامه‌نگاران بیشترین نقش را در ایدئولوژی پردازی مشخصی که در خدمت سیاست و حکومت باشد، ایفا کردند.

بنابراین تمام تلاش روشنفکران درباری، کارگزاران رسمی و نهادهای تبلیغاتی رژیم پهلوی که در مطبوعات، نشریات و کتب انعکاس می‌یافت، برای ایجاد مشروعیتی مبتنی بر فره ایزدی و معرفی رضا شاه به عنوان تداوم بخش شاهنشاهی باستانی بود که البته با جریان مقاومت مذهبی‌ها و طیف وسیعی از روشنفکران و حتی برخی از مطبوعات دیگر مواجه و در نهایت در پی شرایط خاص سیاسی و جهانی به کناره‌گیری اجباری او در سال ۱۳۲۰ ه. ش منجر شد (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۱۷۹).

پی‌نوشت

۱. در این خصوص می‌توان به منابع ذیل مراجعه کرد:

الف. آن لمبتن، *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، نشر نی، ۱۳۷۲.

ب. عبدالحسین زرین کوب، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.

ج. تقی رستم وندی، *اندیشه ایران‌شهری در عصر اسلامی*، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۸.

د. سیدجواد طباطبایی، *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، انتشارات کویر، ۱۳۷۶.

منابع

آبراهامیان، یرواند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و همکاران، نشر مرکز، ۱۳۸۹.

آبراهامیان، یرواند، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی، ۱۳۸۹.

- آخوندزاده، فتحعلی، *القبای جدید و مکتوبات*، تبریز، نشر احیاء، ۱۳۵۷.
- آدمیت، فریدون، *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، خوارزمی، ۱۳۴۹.
- آدمیت، فریدون، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، جلد اول، انتشارات پیام، ۲۵۳۵.
- اکبری، محمدعلی، *رویکرد غرب‌گرایان به نوسازی ایران*، کتاب سروش، انتشارات سروش، ۱۳۷۵.
- انتخابی، ناسیونالیسم و تجدد، نگاه نو، ش ۱، ۱۷.
- باربیه، موریس، دین و سیاست در اندیشه مدرن، ترجمه امیرضایی، انتشارات قصیده سرا، ۱۳۸۹.
- بشیریه، حسین، *دیپلاچهای بر جامعه شناسی سیاسی ایران* (دوره جمهوری اسلامی)، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۷.
- بیگدلو، رضا. *باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران*، نشر مرکز، ۱۳۸۰.
- جهانبگلو، رامین. *موج چهارم*، نشر نی، ۱۳۸۸.
- رستم وندی، تقی. *اندیشه ایران‌شهری در عصر اسلامی*، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۸.
- سریع‌القلم، محمود. *فرهنگ سیاسی ایران*، نشر فروزان، ۱۳۸۹.
- طباطبایی، سیدجواد. *درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، نشر کویر، ۱۳۸۸.
- عباس‌زادگان، سیدمحمد. *کنکاش در جامعه‌شناسی رسانه‌های گروهی در ایران*، سروش، ۱۳۷۹.
- غلامرضا کاشی، محمدجواد. *جادوی گفتار*، مؤسسه فرهنگی آینده پویان، ۱۳۷۹.
- معتضد، خسرو. *چکمه و قلم* (رضاشاه و روزنامه نگار)، نشر البرز، ۱۳۹۰.
- روزنامه میهن*، نهره ۲، ۲۱ رجب ۱۳۴۰ ق/ ۱۹۲۲ م.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی. *تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، ترجمه علیرضا طیب، نشر نی، ۱۳۸۹.